

مشکی ہا «قرینہ»

عارفہ توتونچی ❁

انسان افشادین

www.ketab.ir

توتونچی، عارفه، ۱۳۸۰-	سرشناسیه
مشکی‌های قرینه / عارفه توتونچی.	عنوان
نقش نگین: کهن‌در، ۱۳۹۷.	مشخصه نشان
۸ ص.	مشخصات فیزی
978-600-329-206-	شابک
فیفا.	وضعیت فهرست‌رسانی
سده‌های فارسی -- قرن ۱۴.	موضوع
Persian fiction -- 20th century	موضوع
PIR۸۳۳۷/۹۲/۳	رده‌بندی کنگره
۸۵۰	رده‌بندی دیویی
۸۷۵۶۳۳۷	شماره کتابشناسی ملی

تقدیم بہ تو ای لیلای ہمیشہ لیلای من
دور مانده از من، لیلای ماندگارم...!
لیلای بچو خورشید، ای ماه شام نارم
کویی بہ باغ فردوس لیلایست در کنارم
افسوس رفت...
و تندیس شد، سنگ بر مزارم...!

باسپاس فراوان از پدر دلسوز و مهربانم آقای
علی توتونچی کہ مراد در این راه حمایت کردند و از
ہیچ گنجی بہ من دریغ نورزیدند.

مثنوی ہا «قرینہ»

خزائنہ توتونچی

ناشر: نقش نگین

ناشر ہمہ کار کن دژ

مدیر تولید: محمد علی نقش

صفحه آرا: مهدی نجفی

ویراستار: عذرا دیانی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: طلوع

چاپ: حافظ ۲ / صحافی: سپاہان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۲۹-۲۰۶-۲

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

کلیہی حقوق محفوظ است.

اصفہان / خیابان حکیم رستمخان / دقیق پلاک ۱۱۶

تلفن: ۶۱-۲۲۲۳۶۲۶۰-۲۲۲۰۴۹۲۳

Email: info@naghshnegin.com

www.naghshnegin.com



مقدمه

چند وقتی است که هرچه می‌گردم هیچ حرفی بهتر از سکوت پیدا نمی‌کنم؛ نه گاهی اما گاهی حرف می‌زند... گاهی فریاد می‌کشد و من همیشه به بیال کسی می‌گردم که بفهمد یک نگاه خسته چه می‌خواهد بگوید...!

آری! من ستاره‌ام، ستاره‌ای که به موزد تا صحنه را روشن کند، ستاره‌ای که تونورش را می‌بینی؛ اما سوختنش را نه!

من ستاره‌ام، بدون درخشیدن می‌میرم و آن درخشیدن هم برایم چیزی جز درد ندارد.

می‌خواهم بروم به طواف چشمانت. مسجد اول لباس می‌شوم. غسل می‌کنم و لباس احرام می‌پوشم. از آن سفیدهای که در سیاهی چشمانت گم‌اند.

می‌روم؛ حتی اگر جاماندم هم پیاده می‌روم.

یادچشمان مست دیوانه‌ام می‌کند. نقش می‌زنم طرح چشمانت را روی مقوای سفیدی؛ اما حتی سیاهی مداد کنته هم نمی‌تواند سیاهی چشمان تو را به تصویر بکشد!

چشمانت برآیم آرامشی دست‌نیافتنی است و قلبم را با معصومیتشان می‌درند؛ حتی وقتی که بی‌کرشمه می‌بندی‌شان درونم انقلابی برپا می‌کنند. انگار همیشه پی چیزی می‌گردند....
 پلک زن! بگذار با چشمانت به تاریکی مطلق شب ایمان بیاورم.
 بار کن گیرایی چشمانت از هر شراب هفت‌ساله‌ای گیراتر است...!
 تکرار افیون سیاه چشمانت به دام اعتیاد می‌کشاندم؛ اما این روزها نه اعتیاد مریضی است و نه جرم... پس من نیز مجرم نیستم؛
 فقط مریضی. تمام بتلا به سیاهی چشمانت...!

ای عزیزترین سادۀ من قلبم!

من در سیاه‌ترین نقطه، چشمانت قلبی را دیدم که چشمانت را برای همیشه از من دزدیده، اما با وجودم آه کشیدم و این آه تمام آتش‌ها را سرد کرد و تمام روشایی‌ها را خاموش... تنها پاسخی که شنیدم صدای قلبم بود که بی‌پروا فریاد می‌زد:
 دوستت دارم...!